



درس شانزدهم

طنز پردازی

اسفندیار در چشم پزشکی!!

پس «اسفندیار» آهی سرد از دل پر درد برکشید و گفت: همشیره، تا شش ماه دیگر، چشم جهان بین من، نابینا نخواهد شد؟
«سکرتتر» گفت: آن دیگر مسئله‌ی خودتان است! وقت آقای دکتر تا شش ماه پر شده و بعداً هم می‌رود خارج!

«اسفندیار» گفت: ما از شهرستان زنگ می‌زنیم. این «رستم زال» با تیر دو شعبه زده به چشممان! پس ما چه کنیم!

«سکرتتر» گفت: می‌خواستی دعوا نکنی... یک سال دیگر تلفن کن.

«اسفندیار» گفت: ما دعوا نکردیم. شاهد داریم. این «رستم» خودش اهل دعوا می‌باشد. با همه دعوا نموده... «حکیم ابوالقاسم فردوسی» هم شهادت داده؛ استشهاد محلی تماماً در کلانتری موجود است.

چون دم گرم «اسفندیار» در آهن سرد «سکرتتر» مؤثر نیفتاد، یک بار دیگر آهی سرد از دل پر درد برکشید و گوشی را گذاشت که یک سال بعد زنگ بزند!

لطفاً بقیه‌ی داستان و آخر و عاقبت کار اسفندیار را در شاهنامه‌ی فردوسی بخوانید!

در نوشته‌ی بالا، نویسنده یکی از مشکلات اجتماعی روزگار ما را با زبانی خاص بیان کرده است. او با استفاده از داستان رستم و اسفندیار و گنج‌اندین مفاهیم و اصطلاحات امروزی در آن، نوشته را از حالت متعارف آن خارج کرده است. این بیان غیرمتعارف و خنده‌آور، با بزرگ‌نمایی کاستی‌ها و زشتی‌ها نوعی نقد محسوب می‌شود و تأثیر آن به مراتب از انتقادهای جدی بیشتر است. در نوشته‌ها به این گونه بیان «طنز» گفته می‌شود.

همان‌طور که در مثال بالا مشاهده کردید، نویسنده با برهم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص، چهره‌هایی (Type) می‌آفریند که در وجود آن‌ها زشتی‌ها و پلشتی‌ها به نحو بارزی به نمایش گذاشته می‌شود. آن‌چنان که خواننده به عکس آن صفات یعنی به زیبایی و پاکی، متوجه و رهنمون می‌گردد. به این نمونه از عبید زاکانی توجه کنید. «ظریفی مرغی بریان در سفره‌ی بخیلی دید که سه روز بی‌دری بود و آن را نمی‌خورد. گفت: عمر این مرغ بعد از مرگ درازتر از عمر اوست پیش از مرگ!»

خنده‌ی حاصل از طنز، خنده‌ی شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و دردناک که شخص یا مطلب مورد انتقاد را سرزنش می‌کند و به او سرکوفت می‌زند. آن‌گاه که زبان جدّ اثر نمی‌گذارد، نویسنده نقد را به شوخی می‌آراید و با غیرواقعی جلوه دادن امور، حقیقت را در ذهن خواننده برجسته‌تر می‌کند؛ برای مثال، سعدی در باب دوم گلستان، در سرزنش ریاکاری و ریاکاران و زشت نشان دادن عمل آنان، حکایت زیر را با چاشنی طنز درآمیخته است.

«زاهدی مهمان پادشاهی بود. چون به طعام بنشستند، کم‌تر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او بود تا ظنّ صلاح در حق او زیادت شود. چون به مقام خویش باز آمد، سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب فراست؛ گفت: ای پدر، باری به دعوت سلطان طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید!»

مولوی نیز مدعیان دروغین را با ظرافت خاصی مورد انتقاد قرار می‌دهد:

آن یکی پرسید اشتر را که هی از کجا می‌آیی، ای فرخنده پی
گفت: از حمّام گرم کوی تو گفت: خود پیداست از زانوی تو!

در گنجینه‌ی ضرب‌المثل‌های شیرین فارسی نیز، این‌گونه انتقادهای توأم با طنز فراوان

دیده می‌شود :

□ دهنه‌ی جیبش را تار عنکبوت گرفته!

□ خر را که به عروسی می‌برند برای خوشی نیست ؛ برای آب‌کشی است!

□ فضول را بردند جهنم، گفت هیزمش تر است!

□ یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خورد اشتهاش باز شود!

نویسندگان از شیوه‌های مختلفی برای ساخت طنز استفاده می‌کنند که اساس همه‌ی

آن‌ها «برهم زدن عادت‌ها»ست. با بزرگ‌نمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص

انسانی می‌توان یک نوشته را طنزآمیز ساخت ؛ مثلاً در داستان کباب‌غاز که سال پیش

خواندید، پسرعموی نویسنده این‌گونه وصف شده است :

«... دیدم - ماشاءالله، چشم بد دور - آقا و اترقیده‌اند. قدش درازتر و تک و پوزش کربه‌تر شده

است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده‌ای بود که همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن

بود. از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر می‌دانم که سرزانه‌های شلوارش که از بس

شسته بودند به قدر یک وجب خورد رفته بود، چنان باد کرده بود که راستی راستی تصور کردم دو

رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آن‌جا مخفی کرده است!...»

یکی از راه‌های ساخت طنز، کش‌دار کردن یک موضوع یا ماجراست. در نمونه‌ی

زیر، نویسنده در انتقاد از انسان‌هایی که به جای پرداختن به اصل مطالب، با حاشیه‌پردازی

و روده‌درازی مطلب اصلی را به عمد به فراموشی می‌سپارند، چنین آورده است :

مطلبی که می‌خواهم بنویسم یک مطلب صددرصد تاریخی و تحقیقی است و مربوط می‌شود به

چگونگی مرگ یا خودکشی آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، که تا به حال مجهول مانده است.

- وقتی متفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، شکست خود را

مسلم دید، به آجودان مخصوصش وصیت کرد که او را با هفت تیر بکشد و جسدش را بسوزاند.

هفت تیر نوعی اسلحه‌ی کمری بود که در کارخانه‌ی «برنو» ساخته می‌شد و در واقع، یک نوع

اسلحه‌ی آتشین به شمار می‌رفت.

سابق بر این، کسانی که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند، معمولاً برای کشتن افراد از اسلحه‌ی

آتشین، از قبیل تفنگ‌های دولول، ساچمه‌ای و «ورندل» و تفنگی معروف به «تفنگ حسن موسی»

استفاده می‌نمودند اما چرا این تفنگ به نام تفنگ حسن موسی معروف شده بود؟ برای این که تفنگ

حسن موسی تفنگی بود دراز و یک تیر که سازنده اش مردی بود به نام حسن موسی؛ یعنی حسن موسی نامی این تفنگ را می ساخت و چنان چه حسن موسی این تفنگ را نمی ساخت، کسی دیگری نبود که به جای او بسازد. چون اگر می بود و می ساخت، دیگر آن تفنگ به نام حسن موسی معروف نمی شد و معروفیت (تفنگ حسن موسی) به خاطر اسم سازنده ی آن است. مثل تار یحیی و این تار یحیی...
(یک تحقیق تاریخی - خسرو شاهانی)

این نوشته ی طنز آلود همین گونه ادامه می یابد و در آن به ده ها موضوع اشاره می شود جز اصل مطلب و آن گاه این گونه پایان می یابد:

«حالا فهمیدید که هیتلر را چه طوری کشتند و چگونه جسدش را سوزاندند؟!»

ممکن است نوشته ی طنزآمیز از حوادث و موضوعات عادی و معمولی زندگی آغاز گردد و یک باره، از این وقایع برای تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی استفاده شود. نظیر آن چه در سال اول، در درس «مشروطه ی خالی» از علامه دهخدا خواندید. یکی از شگردهای طنزپردازان جابه جا کردن حوادث و وقایع است. گاه به سبب اشتباهی که در کاری صورت می گیرد، حوادث خنده داری ایجاد می شود؛ مثل حکایت زیر از مثنوی مولوی:

کری می خواست به عیادت بیماری برود؛ اندیشید که هنگام احوال پرسی ممکن است صدای او را نشنوم و پاسخی ناشایسته بدهم، از این رو در پی چاره برآمد و بالأخره با خود گفت: بهتر است پرسش ها را پیش از رفتن بسنجم و پاسخ را نیز برآورد کنم تا دچار اشتباه نشوم؛ بنابراین، پرسش های خود را چنین پیش بینی کرد:

ابتدا از او می پرسم، حالت بهتر است؟ او خواهد گفت «آری» من در جواب می گویم: خدا را شکر. بعد از او می پرسم چه خورده ای؟ لابد نام غذایی را خواهد آورد. من می گویم گوارا باد. در پایان می پرسم پزشکت کیست؟ نام پزشکی را می گوید و من پاسخ می دهم: مقدمش مبارک باد. چون به خانه ی بیمار رسید، همان گونه که از پیش آماده شده بود، به احوال پرسی پرداخت: گفت: «چونی؟»، گفت: «مردم»، گفت: «شکر». بیمار از این سخن بی جا سخت برآشفتم. بعد از آن گفتش «چه خوردی؟» گفت: «زهر»، کر گفت: «گوارا باد داروی خوبی است» بیمار از این پاسخ نیز بیشتر به خود پیچید.

بعد از آن گفت: «از طبیبان کیست او کاو همی آید به چاره پیش تو؟»
بیمار که آشفتگی و ناراحتی اش به نهایت رسیده بود، در پاسخ،

گفت: «عزرائیل می آید، برو!»
 گفت: «پایش بس مبارک، شادشو!»
 از دیگر شیوه‌های ساخت طنز، نقیضه‌پردازی یا تقلید از آثار ادبی است. در نمونه‌ی زیر، نویسندگان با تقلید از شیوه‌ی نویسندگان قدیم، یکی از موضوعات اجتماعی عصر ما را نقد و داوری کرده است.

قبض آب

ابوالمراد جیلانی مردی بود صاحب رأی و صائب نظر. مریدان، بسیار داشت و پیروان بی‌شمار. روزی بر سکوی خانه نشسته بود و مریدان گرد وی حلقه زده بودند و حلّ مشکل می‌کردند. مردی گفت: «ای پیر، مرا با اهل خانه جنگ افتاده است و اهل، مرا از خانه بیرون رانده و در، بسته.» گفت: «به خانه آییم و آشتی تو با اهل، باز کنیم.» و چنین شد.
 مردی گفت: «ای پیر، صاحب‌خانه مرا گوید که بیرون شو.» گفت: «صاحب‌خانه را بگوی که پیر گوید، خانه بر من ببخش و خود بیرون شو.» و چنین شد.

مردی گفت: «ای پیر، صد درم سنگ زرناب می‌جویم» گفت: «بیایی» و چنین شد.
 یک‌یک مریدان می‌آمدند و مراد می‌جستند از ابوالمراد.
 ناگاه مردی درآمد و عریضه‌ای بداد سرگشاده و برفت.
 ابوالمراد، نخست آن عریضه بیویید و بیوسید و بر دیده نهاد و سپس، خواندن بی‌اغازید.
 ناگاهی، کف بر لب آورد و فریاد زد: «آب، آب.» و از سکو درغلتید و بیهوش بیوفتاد.
 مریدان بر گرد وی جمع آمدند و چندان که پف نم بر صورت وی زدند و کاه‌گل در دماغ وی گرفتند، باهوش نیامد.

پس او را به بیمارستان بردند و در «سی. سی. یو» بخوابانیدند که مگر سکتی ملیح! کرده است.
 ساعتی در آن حالت بی‌بود تا طبیب بیامد و گفت: «ای پیر، تو را چه افتاده است؟»
 ابوالمراد از لحن وی بدانست که طبیب از مریدان وی است. پس زبان باز کرد و گفت: «آب، آب.»
 آب بیاوردند که: «بنوش.» نوشید و بمرد — رحمة‌الله علیه —
 مریدان بر جنازه‌ی وی گرد آمدند و می‌گریستند که: «دریغا، آن پیر روشن ضمیر و آن شیر
 بیشه‌ی تدبیر که به یک عریضه از پای دراوفتاد و بمرد.»

مریدی گفت: «ای یاران، شاید بود که آن عریضه باز نگیریم تا چه شَعْوَدَه و طامات در آن نوشته است؟ باشد که علت تشنگی وی دریابیم و سبب موت باز شناسیم.»

عریضه بگشودند. قبض آب بهای خانگاہ ابوالمراد بود - انارالله برهانه - به نرخ تصاعدی؛ و جزآن، هیچ نبود. تمت.

(به نقل از مجله‌ی گل آقا)

در یک نوشته‌ی طنزآمیز، وجود غلط‌های املائی که آگاهانه به کار می‌روند، قدرت طنز نوشته را بالا می‌برند؛ مثلاً «طنزیم» کنندگان به جای تنظیم کنندگان. در برخی از نوشته‌های طنزآلود، نویسندگان به کمک بازی با کلمات، لطایف و نکات دل‌چسب و جذابی به‌وجود می‌آورد. بهره‌گیری از فرهنگ غنی عامه شامل ضرب‌المثل‌ها، کنایات و واژگان عامیانه نیز بر قدرت طنز می‌افزاید. جمال‌زاده، هدایت و دهخدا از این شیوه به خوبی بهره گرفته‌اند.

بیاموزیم



تلفظ کدام یک از کلماتی که زیر آن ما خط کشیده شده، درست است؟

الف) مُفاد / مفاد این نامه را به اطلاع همگان رساندم.

ب) دِماغ / دماغ بشر کنجایش خارق العاده‌ای دارد.

مُفاد (اسم مفعول از مصدر عربی افاده) به معنی آن چه از یک متن (یا...) برداشت می‌شود، به همین شکل صحیح است و تلفظ دیگر آن درست نیست.

کلمه‌ی دماغ به معنی مغز با توجه به کاربرد آن در متن، به همین شکل درست است. دماغ عضوی از بدن است که هیچ تناسبی با جمله‌ی بالا ندارد؛ بنابراین، واژگانی چون مفاد و دماغ با توجه به معنی مستقل هر کدام، یک تلفظی هستند. اکنون به نمونه‌های دیگری توجه کنید.

تلفظ نادرست	تلفظ درست
پُر مخاطِب	پُر مخاطِب
تار و تَبَنور	تار و تَبَنور
خِجَل	خِجَل
خِلَطِ مَحْث	خِلَطِ مَحْث
ضُروری	ضُروری
کَبَرَسَن	کَبَرَسَن

خودآزمایی

(۱) به کمک یکی از ضرب‌المثل‌های زیر، مطلبی طنزآمیز بنویسید.

□ شتر در خواب بیند پنبه دانه.

□ گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری

□ به رویاه گفتند شاهدت کو؟ گفت دُم!

(۲) با بررسی دو نمونه از درس‌هایی که سال گذشته در کتاب ادبیات خوانده‌اید، بنویسید نویسندگان

آن‌ها از چه شیوه‌ای برای طنزپردازی استفاده کرده‌اند.

(۳) با مراجعه به فرهنگ لغت بنویسید، کدام تلفظ درست است.

غَرَه مشو، مُتَمَّم فعل، مُصَاحِب خوب، مُصَوَّت کوتاه، مِضَافٌ اِلَیْهِ،

غَرَه مشو، مُتَمَّم فعل، مُصَاحِب خوب، مُصَوَّت کوتاه، مِضَافٌ اِلَیْهِ.



درس هفدهم

ساختمان واژه (۱)

هر یک از واژه‌های زیر، از چند تکواژ درست شده است؟
سیب زمینی، آمادگی، بی حوصلگی، دستاورد، شکنجه، بستنی، دارا، نمک، قاصدک،
کم حوصله، بی سروسامان، نادانسته.
می‌بینیم که واژه ممکن است یک تکواژ یا بیشتر باشد. با توجه به تعداد تکواژهای
تشکیل دهنده‌ی واژه‌ها، می‌توان آن‌ها را به دو نوع زیر تقسیم کرد:

الف) ساده

آن است که فقط یک تکواژ داشته باشد: گوسفند، بیابان، خوش، هوا، گنجشک، ابریشم.

ب) غیر ساده

آن است که بیش از یک جزء دارد و بر سه نوع است:
۱) مرکب: آن است که از دو تکواژ آزاد یا بیشتر تشکیل شود: چهارراه، یک‌رنگ،
میان‌وند، دوپهلوی، سه‌گوش، گلاب‌پاش، مداد پاک‌کن.
۲) مشتق: واژه‌ای است که از یک تکواژ آزاد و یک یا چند وند تشکیل شود:
دانشمند، رفتن، گفتار، آمیزه، دردمند، خوبی، کمانک، بهاره

۳) مشتق - مرکب: واژه‌ای است که ویژگی مرکب و مشتق را با هم داشته باشد : هیچ‌کاره، نوجوانی، دانشسرا، ناخودآگاه، کشت و کشتار، حلقه به گوش، سرتاپا، سه‌گوشه. در مورد انواع واژه، نکات زیر را باید در نظر گرفت :

۱) در واژه‌های غیرساده، هیچ تکواژی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه قرار گیرد، مثلاً در واژه‌های خوش‌نویس، کتابخانه، دانشسرا، دو پهلوی، سه‌گوشه و امثال آن، آوردن گروه‌های اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است :

خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس؟ خوش‌نویس ممتاز
کتابخانه‌ها، این کتابخانه‌ها، کدام کتابخانه‌ها؟ کتابخانه‌ی عمومی
اما به شکل‌های زیر یا مانند آن نمی‌تواند بیاید :

خوش‌ها نویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس‌ها؟ خوش ممتاز نویس.
اگر بتوان در میان دو تکواژ، تکواژ دیگری قرار داد، این امر نشان می‌دهد که تکواژها از هم جدا هستند؛ مثل :

گل سرخ ← گلی سرخ، گل‌های سرخ.

گل بنفشه ← گل‌های بنفشه.

این ملاک را می‌توان در تشخیص واژه‌های ساده از غیرساده به کار برد.

فعالیت ۱

شیوه‌ی تشخیص اسم ساده و غیرساده را با فعل ساده و غیرساده مقایسه

کنید.

۲) اجزای واژه‌های غیرساده گاه آن‌چنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیرساده ممکن نیست؛ مثلاً می‌دانیم که «دشوار» از دو جزء «دش + خوار» ساخته شده است اما امروزه این نوع واژه‌ها از نظر اهل زبان، ساده به شمار می‌آیند؛ چون اهل زبان پیشینه‌ی باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند؛ بنابراین، واژه‌هایی مثل تابستان، زمستان، دبستان، ساربان، خلبان، شبان، زرخدان، ناودان، خاندان، سیاش، سهراب، رستم، تهمینه،

شیرین، دستگاه، استوار، بنگاه، پگاه، غنچه، پارچه، کلوچه، کوچه، مژه، دیوار، دیوانه و وادار را باید ساده به حساب آورد. در موارد مشابه نیز وضعیت امروز واژه‌ها مورد نظر است نه شکل تاریخی آن‌ها.

۳) می‌دانیم که هر واژه، تنها یک تکیه^۱ دارد. اگر واژه‌ی ساده همراه «وند» بیاید و واژه‌ی مشتق بسازد، باز هم همان یک تکیه را خواهد داشت. تنها ممکن است جای آن تغییر کند؛ مثلاً: واژه‌ی «مرد» یک تکیه دارد و اگر وندِ صرفی «ان» بگیرد، باز هم یک تکیه دارد اما جای تکیه به هجای پایانی یعنی «دان» منتقل می‌شود: مردان. اگر به مرد وند اشتقاقی «انه» بیفزاییم، تکیه روی هجای «نه» قرار می‌گیرد: مردانه و اگر به واژه‌ی اخیر، «گی» بیفزاییم، تکیه روی وند پایانی می‌آید: مردانگی. اگر به واژه‌ی اخیر وند «ها» بیفزاییم، باز هم تکیه به «ها» منتقل می‌شود: مردانگی‌ها. اما از این پس، اگر چیزی به این کلمه افزوده شود، تکیه را به خود اختصاص نمی‌دهد: مردانگی‌هایی که ...

در مورد واژه‌های مرکب و مشتق - مرکب نیز وضع چنین است.

ریش + سفید، پیش از ترکیب، هر کدام یک تکیه دارد اما مجموع این دو یعنی ریش سفید، گرچه از دو جزء جدا از هم تشکیل شده، چون فقط یک کلمه است، تکیه‌ی آن هم فقط یکی است. هم‌چنین اند واژه‌های:

نخست + وزیر ← نخست‌وزیر

جوش + شیرین ← جوش شیرین

کشت + و ← کشتار

آموزش + و ← آموزش و پرورش

۴) مجموع مضاف و مضاف‌الیه یا صفت و موصوف یا ترکیب‌های عطفی، هنگامی که با هم تشکیل یک کلمه بدهند، تنها یک تکیه می‌گیرند نه بیشتر؛ در صورتی که پیش از آن، هر یک از تکواژهای آزاد آن‌ها یک تکیه داشته است؛ مثلاً پسر دایی، صاحب خانه، شاگرد خیاط، نخود و لوبیا، چلو و کباب و کار دستی در اصل هر کدام دارای دو تکیه بوده‌اند اما پس از آن که با هم تشکیل یک کلمه داده‌اند، تنها آخرین تکیه‌شان باقی مانده است.

۱) هنگام ادا کردن یک کلمه، یکی از هجاهای آن را برجسته‌تر و مشخص‌تر از هجاهای دیگر تلفظ می‌کنیم. به این عمل یعنی بیان یک هجا با شدت بیشتر، «تکیه» گویند.

نکته‌ی دیگر این است که در این ترکیب‌ها حذف تدریجی تکواژ میانی (وند) است؛ یعنی این واژه‌ها پس از مدتی به صورت: پس‌دایی، صاحب‌خانه، شاگرد خیاط، چلوکباب و کاردستی در می‌آیند.

فعالیت ۲

با توجه به بند ۴، مواردی را پیدا کنید که تکواژ میانی (وند میانی) آن‌ها حذف شده یا در زبان گفتار در حال حذف شدن باشد.

واژه‌های مرکب

۱) اسم + اسم ← اسم: کتابخانه، گل‌خانه، کارخانه، صندوق‌خانه، خون‌بها، شب‌کلاه، کمر بند، گردن‌بند، دست‌بند، شب‌بو، روزمزد، هنرپیشه، خارپشت، سنگ‌پشت، شتر مرغ، شاهکار، گاو صندوق، دست‌مایه، آلو بخارا، چوب‌لباس، نی‌شکر، جانماز، کاه‌گل، گلاب، صورت‌حساب.

۲) اسم + بن مضارع ← اسم: گوش‌مال، دست‌بوس، هواپیما، آشپز، نامه‌رسان، کف‌گیر، نمک‌پاش، مداد تراش، دم‌کن، دماسنج، خط‌کش.

۳) صفت + اسم ← اسم: سفیدرود، سیاه‌چادر، هزارپا، چهارپا، سه‌تار، سه‌گوش، نخست‌وزیر، چهل چراغ.

۴) ضمیر + بن مضارع ← اسم: خودنویس، خودرو، خودتراش، خودآموز.

۵) صفت / قید + بن مضارع ← اسم: زیرنویس، بالاپوش، روانداز، زیرگذر، روکش، زودپز، دوربین، دورنما، بالا بر.

۶) صفت / قید + اسم ← اسم: بالادست، بالاخانه، زیرجامه، زیرزمین، زیرنا، پس‌کوچه، پیش‌پرده، پیشخوان.

۷) اسم + صفت ← صفت: قدبلند، بالا بلند، گردن‌گلفت، ریش‌سفید، پاره‌نه.

۸) صفت + اسم ← صفت: رادمرد، بلندقد، زیردست، بدبخت، خوش‌بخت، خوش‌حساب، خوش‌حال، سفیدپوست، تنگ‌چشم، تنگ‌حوصله، خوش‌خط، خوش‌برخورد،

بدگمان، پرزور، کم دوام، کوچک سال، بزرگ سال.

۹) اسم + بن مضارع ← صفت : دروغ گو، خداشناس، روان شناس، وطن خواه، هیجان انگیز، تأسف انگیز، نفرت بار، تعجب آور، طالع بین، خداپسند، چادر نشین، بیابان گرد، راه گذر، محبت آمیز، دست نویس، راهنما.

۱۰) ضمیر + بن مضارع ← صفت : خودپسند، خودخواه، خودبین، خوددار، خودروی، خودجوش، خویشان دار، خویشان شناس.

۱۱) صفت + بن مضارع ← صفت : نزدیک بین، دور بین، تند نویس، زودگذر، پرخور، خوش نویس، دیرباب، زودرس، نوآموز، زودجوش، دیریز.

بیاموزیم



کلمات زیر را تلفظ کنید.

قدشکن، برفقاده، انبار، زودتر

این کلمات را چنین تلفظ می کنیم: قن شکن، برفقاده، امبار، زوتر.

چه صورت گفتاری این کلمات با صورت نوشتاری آن ها معادل نیست؟

برای مثال در کلمه ی قدشکن حرف «د» نوشته می شود اما واج در به تلفظ نمی آید.

این اختلاف تلفظ به دلیل ویژگی‌های آوایی زبان است و در طول
زمان اتفاق می‌افتد. این دگرگونی‌ها را «فرآیندهای واجی» می‌نامند.
حال می‌توانید علت دو تلفظی‌های زبان را به کمک این قانون دریابید.
فرآیندهای واجی در همه‌ی زبان‌ها اتفاق می‌افتد.

این فرآیندها در اشکال: «کاهش»، «افزایش»، «ابدال» و «ادغام»

پدید می‌آیند. در «بیاموزیم»‌های بعد با فرآیندهای واجی بیشتر آشنا خواهید شد.

خود آزمایی

۱) برخی از واژه‌های مرکب، در اصل یک گروه اسمی تشکیل شده از هسته و وابسته‌اند که گاهی ممکن است در آن‌ها جای هسته و وابسته نیز عوض شده باشد. از هر نوع گروه اسمی - مطابق نمونه - پنج مثال پیدا کنید.

گل‌خانه ← خانه‌ی گل

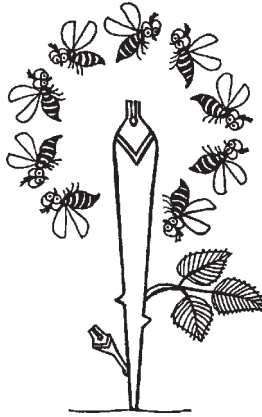
آلوی بخارا ← آلوی بخارا

۲) برخی از واژه‌های مرکب، در حقیقت فشرده‌ی یک جمله‌ی سه جزئی با مفعول‌اند که گاهی مفعولشان همراه وابسته آمده است. پنج نمونه از هر نوع را بیابید و مفعول آن‌ها را پیدا کنید.

خداشناس ← کسی که خدا را می‌شناسد.

خوش‌حال ← کسی که حالی خوش دارد.

۳) درباره‌ی کاریکاتور زیر مطلبی طنزآمیز بنویسید.





کلمات دخیل در املائی فارسی (۱)

توضیح	مثال	نوع	کلمات دخیل	ردیف
این کلمات بی نشان هستند. یعنی نشانه‌هایی از «ال»، «حروف جارّه» و «تنوین» که خاصّ عربی است، ندارند.	کتاب، قلم، استنساخ، تألیف، تصحیح، مقابله، طبع، نشر	اسم	بی نشان	۱
این کلمات و مشابه این‌ها با نشان «ال» عربی همراه هستند.	السّاعه، السّلام، الغرض، القصّه، الباقي، النّهايه، الآن، البتّه، الغياث	ال + اسم	نشان دار	۲
تنوین نصب «أ» این کلمات را نشان دار ساخته است.	شخصاً، عجالاً، ندرتاً، اتّفاقاً، فعلاً، نسبتاً، عملاً، استثنائاً	اسم + أ		
این کلمات و مشابه این‌ها معمولاً از یک حرف و یک اسم عربی ساخته شده‌اند که به آن‌ها «جارّ و مجرور» می‌گویند.	لذا، علی هذا، لهذا، علی رغم، علی القاعده، مع الوصف، من جمله، بلاشک، بحمدالله، بلا تشبیه، من باب	حرف + اسم		

ردیف	کلمات دخیل	نوع	مثال	توضیح
۲	نشان‌دار	اسم + ال + اسم	خاتم الأنبياء، امير المؤمنين، سيد الشهداء، سيد الساجدين، قبة الخضراء، مشعر الحرام، سدرۃ المنتهى	املاى اين کلمات (اعلام و اشخاص) که در عربى معمولاً مضاف و مضاف اليه يا موصوف و صفت هستند، به تبعيت از رسم الخط عربى است.
		اسم + ال + اسم	مختلف الأضلاع، كثير الانتشار، مشترك المنافع، متساوى الساقين، سريع السير، موقوف المعاني	اصطلاحات علمى، حقوقى، اجتماعى و... بخش ديگرى از کلمات دخیل عربى است و رعايت املاى صحيح آن‌ها ضرورى است.

چند یادآوری:

۱) اگر به یک صفحه از کتاب یا روزنامه دقت کنید، کلمات فراوانی را خواهید دید که دخیل هستند؛ یعنی در اصل فارسی نبوده‌اند اما در طول تاریخ با زبان فارسی آمیخته شده و سرانجام بخش عظیمی از واژگان زبان ما را تشکیل داده‌اند. به این جمله که بارها آن را در مسیر آمد و رفت خود دیده‌اید، دقت کنید: استعمال دخانیات اکیداً ممنوع است.

در جمله‌ی بالا فقط به کلمه‌ی «است» برمی‌خوریم که فارسی سره است. اما سایر کلمات، دخیل عربی هستند این واژگان که در تاریخ و فرهنگ ما عمری طولانی دارند، دیگر بیگانه تلقی نمی‌شوند و بخش عمده‌ای از زبان رایج ما را تشکیل می‌دهند. کلمات دخیل در مقایسه با اصل عربی خود تغییرات آوایی و املائی وسیعی را متناسب با زبان فارسی معیار پذیرفته‌اند. در زبان‌های پیشرفته‌ی دنیا چنین داد و ستدهای زبانی معمول و رایج است. کلمات دخیل یاد شده (عربی یا غیرعربی) غیر از کلماتی هستند که بی‌هیچ سابقه‌ی تاریخی و

فرهنگی یک باره، بر اثر تقلید و سلیقه‌ی شخصی افراد معدودی از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی می‌شوند و باید از به کار بردن آن‌ها پرهیز کنیم و معادل فارسی‌شان را به کار ببریم. تعداد فراوانی از کلمات دخیل عربی در فارسی «بی‌نشان» اند؛ یعنی از نظر ساختار، فاقد «ال» یا «حرف جرّ و...» یا «تنوین» هستند. چند مثال دیگر (غیر از آن‌چه در جدول ردیف ۱ آمده است): صفحه، دقت، کلمات، دخیل، اصل، طول، تاریخ، عظیم، تشکیل، مسیر و... این کلمات معمولاً حاوی حروف خاصّ عربی هستند و همان‌طور که در سال گذشته خواندید، از مقوله‌ی «گزینش‌های املائی» هستند و باید در نوشتن آن‌ها دقت کرد.

۲) کلماتی مانند «السّاعه، السّلام، الغرض، القصّه و...» نشان‌دار هستند. «ال» این کلمات همیشه نوشته می‌شود و دو گونه کاربرد دارد: اوّل در کلماتی که با حروف قمری آغاز می‌شوند (ال + غرض، ال + قصّه). در این صورت، حرف «ل» نیز تلفّظ می‌گردد؛ دوم در کلماتی که با حروف شمسی آغاز می‌شوند (ال + ساعه، ال + سلام). در این صورت حرف «ل» به تلفّظ نمی‌آید و به جای آن حرف شمسی (س،...) مشدّد تلفّظ می‌شود.

۳) کلمات دخیل عربی «شخصاً، عجالاً، ندرتاً و...» نشان دارند. این کلمات در فارسی – بدون استثنا – نقش قیدی می‌یابند. به کاربرد آن‌ها در حدّ اعتدال توصیه می‌شود. رعایت «الف» و «لّ» در املائی این قبیل کلمات الزامی است.

۴) کلمات «لذا، علی‌هذا، من جمله و...» در عربی از یک حرف و یک اسم تشکیل شده‌اند که به آن‌ها «جارّ و مجرور» می‌گویند. این کلمات نیز «نشان‌دار» هستند و معمولاً در زبان فارسی نقش قیدی دارند. چند مثال دیگر: علی‌الاصول، عن قریب، من بعد، الی آخر. املائی کلماتی مانند «علی‌هذا، علی‌رغم، عن قریب و من بعد» به همین شکل ترجیح دارد و به شکل متصل توصیه نمی‌شود. (علیهذا، علیرغم، عنقریب و منبعلاً)

۵) کلمات دخیل «خاتم الانبیاء، امیر المؤمنین، سیّد الشهداء و...» از مقوله‌ی «اعلام و اشخاص» هستند و با داشتن «ال» نشان‌دار شده‌اند. این کلمات در عربی یا مضاف و مضاف‌الیه هستند (خاتم الانبیاء، امیر المؤمنین) یا موصوف و صفت (قُبّة الخضر، سدرۃ المنتهی) اما در فارسی یک کلمه تلقّی می‌شوند (شبه ساده) و در نقش «اسم» یا «صفت» کاربرد دارند. در املائی این قبیل کلمات، رعایت رسم الخطّ عربی آن‌ها لازم است.

۶) اصطلاحات علمی، فنی، حقوقی، فلسفی و... فراوانی از کلمات دخیل عربی در زبان فارسی رواج دارد: سریع السیر، جدید الاحداث، کثیر الانتشار، مستجاب الدعوه، مَرَضَى الطَّرْفَيْن، كاملة الوداد، مختلف الأضلاع و... این کلمات نیز با «ال» نشان دار هستند و شبه ساده تلقی می‌شوند.

فَعَالِيَت

از متن درس‌های ۱۲ تا ۱۹ کتاب‌های زبان و ادبیات (۳) املا بنویسید.

گروه کلمات برای املاي شماره‌ی سه

مَضِيف و مهمان سرا - منطق الطَّيْر عَطَّار - محرم حقیقت - حَقَّه‌ی زَر - غمزه‌ی غَمَّازَه -
 غازه و سرخاب - شتر جَمَّازَه - نَفْس ناطقه - حَالَوَتِ سَخَن - حجاب ظلمانی - خُرْد و
 بزرگ - مقولات و مفاهیم - ترجمه‌ی ابن مقفَع - خوش و نَزَه - متصیِّد و مَرغزار - طاعت و
 مطاوعت - رهایی و استخلاص - صواب و مصلحت - خرد و دها - قضای آسمانی - ورطه
 و مهلکه - معونت و مظاهرت - وقیعت و بدگویی - اهمال و سستی - سیادت و بزرگی - ثقت
 و اطمینان - سیرت و خصلت - سنَّت دیرینه - گسیختن و زایل شدن - لایتغیر و پایدار -
 آرابه‌ی زمان - شعله‌ی مَهیب - مصون و محفوظ - خلافت و وصایت - غنا و قداست -
 صحیفه‌ی عالم - ودیعه‌ی مطمئن - تحفة الأحرار جامی - قالب نمادین - عرضه ده نهانی‌ها -
 روضه‌ی فیروزه‌فام - خُطُوَاتِ متقارب - زیان دیده و غرامت زده - مَکاس و چانه‌زدن -
 صرّه‌ی دینار - سستی و اهمال - ستایشگر و ثناگو - تذرو کشته - موضوعاتِ محوری - بُق
 کرده و غمگین - جدی و مُصِر - برخورد و تلاقی - چادر و مقنعه - صدای محزون - قِدَمَت
 تاریخ - برق و صاعقه - حُسن تعلیل - اتراق و توقّف - استبعاد و دوری - غایت القُصوای
 مقصود - طیلسانِ آبی - وصله‌های رنگارنگ - متعینین و تَجَّار - عقربِ جرّاره - مارِ غاشبه -
 داستانِ کَلثو پاترا - سوء هاضمه - طاقِ ضربی - خِضْرِ نبی - معبدِ پانثون -
 واژه‌ی مستعمل - کلمه‌ی مهمل - واقعیتِ عینی - تضادّ و تضمّن - اُبّهت و شکوه -

فرقه‌ی ضالّه - عناوین و القاب - اجناس و امتعه - اطعمه و اشربه - صُور و سِير - عُددِ بدن - مضایق و تنگناها - وقایع و سوانح - ضُعفا و اغنیا - قِلاع اسماعیلیّه - تُحف و هدایا - نوابغ ریاضی - عواطف و احساسات - تأثیرگذار و تأثیرپذیر - وقار و طُمأنینه - بوی مطبوع - مقام متبوع - وهم آلود و سایه‌وش - ظلمانی و موحش - راقم سطور - باب الجنّه‌ی قزوین - اقامت و سُکنا - بالمرّه و یک باره - لامحاله و ناچار - شِگردها و لطایف الحیل - تضادّ و تناقض - هبوط و صعود - ماهی قزل‌آلا - استشهاد محلی - فرزند صاحب فراست - قضای نماز - شعوده و طامات - نرخ تصاعدی - عریضه و نامه - نطق غرّاً - قَسَم مغلّظه - عربی فصیح - غرّه و فریفته - اضطراب و بی‌حوصلگی - نشریه‌ی کثیرالانتشار - بیات موقوف‌المعانی - مین باب مثال - به زودی و عن قریب - شخص مسلوب‌الاراده - لغایت خرداد - نماینده‌ی مرضی الطّرفین.

خودآزمایی

(۱) از بین کلمات زیر، کلمه‌های دخیل عربی را شناسایی کنید و آن‌ها را به تفکیک «نشان‌دار» و «بی‌نشان» بنویسید.
 دارالحکومه، دارالتولیه، بین‌المللی، من البدو الی الختم، لغایت، عظیم‌الجثّه، قلیل البضاعه، سخاوتمند، مسلوب‌الاراده.

- (۲) «مع‌الوصف» و «مع‌الأسف» را مقایسه و معنی کنید.
 (۳) کدام گزینه در مورد کلمات «به ندرت»، «ندرتاً» و «بسیار کم» صحیح است؟ چرا؟
 الف) باید فقط «بسیار کم» را به کار ببریم.
 ب) باید فقط از «ندرتاً» استفاده کنیم.
 ج) باید از «به ندرت» و «بسیار کم» استفاده کنیم.
 د) می‌توانیم از هر سه کلمه به تناسب موقعیت کلمات قبل و بعد آن‌ها استفاده کنیم.